

درس سیصد و چهل و یکم: صوت ۳۶۱

کیفیت احتیاط در شبهات وجوبیه (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

یک مسئله‌ای را مرحوم آخوند - چنانچه در حواشی کفایه در تقریرات هم نوشته شده است - در این زمینه فراموش کردند یا اینکه تعمداً ذکر نکردند اما مرحوم شیخ این مطلب را در رسائل دارند، آن بحث راجع به کیفیت احتیاط در شبهات وجوبیه است یعنی در مسئله تخییر و توسعه در تخییر، من باب مثال چنان چه امر دائر باشد بین عتق رقبه و صوم **ستین یوماً** یا اینکه بین این دو و بین اطعام **ستین مسکیناً** در اینجا مطلب به چه نحوی است؟ آیا مقتضای احتیاط در اینجا تعلق حکم به اطعام است و یا عدم تعلق است؟ اشکالی که در اینجا شده است فرمودند که حدیث رفع در اینجا منافات دارد زیرا حدیث رفع دلالت بر سعه و امتنان بر عباد می‌کند، البته یکی حدیث رفع است و دیگری هم سایر ادله برائت که حدیث حجب و غیرذلک باشد آنها هم دلالت بر امتنان دارند.

در حدیث سعه می فرماید: **«الناس فى سعةٍ ممّا**

لا يعلمون» یا **«الناسُ فى سعةٍ ما لا يعلمون»** و

قسم ثالث آن هم که آن طوری که در ذهنم هست

«الناس فى سعةٍ ممّا لم یعلموا.»^۱

خب طبعاً در اینجا به مقتضای حدیث سعه این

مسئله براءت موجب تضییق است نه موجب سعه،

وقتی که شارع حکم وجوب تخییری را به دو امر

متعلق کند یا به سه امر، خب مقتضای براءت از تعلق

حکم به اطعام ستین مسکین تضییق است و این با

سعه منافات دارد.

یا اینکه فرض بکنید در حدیث رفع که مبنا بر

^۱ . شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۲، ص ۱۷۴، تعلیقه ۳:

حدیث «سعه و گشایش» در مجامع روایی به چند صورت آمده است:

در عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۱، ص ۴۲۴ آمده است **«و قال النّبىّ صلی الله**

علیه و آله: «إِنَّ النَّاسَ فى سعةٍ ما لم یعلموا» و در بسیاری از کتب

اصولیون بدون اینکه سند حدیث را نقل کنند، به دو صورت دیگر نقل شده

است:

یکی آنکه: **«سعة»** را تنوین داده و **«ما»** را ظرفیه مصدری قرار دهیم؛ در

این صورت معنای آن حدیث چنین خواهد بود: «مردم مادامی که تکلیف

خود را نمی دانند، در سعه و گشایش هستند.»

و دوّم آنکه: آن را تنوین ندهیم و «ما»ی بعد از آن را موصوله دانسته و به آن

اضافه کنیم؛ در این صورت معنای این حدیث چنین خواهد بود: «مردم در

مورد تکلیفی که آن را نمی دانند در گشایش هستند.»

مَنْت است و اگر مکلف نخواهد صوم **ستین یوماً** را انجام دهد اطعام را انجام می‌دهد و دیگر در ضیق قرار نمی‌گیرد. اما همان‌طوری که فرمودند در سایر ادله مانند حدیث حجب و غیره این مقتضای براءت از تعلق حکم به اطعام ستین است. نسبت به این مسئله ظاهراً جوابی داده نشده است، نه در تقریرات مرحوم شیخ و نه در مباحث مرحوم آخوند. ولی سایر ادله در اینجا جاری دانسته‌اند و حکم به براءت در اینجا نشده است یعنی از تعلق حکم نسبت به آن مورد اطعام **ستین مسکیناً** در اینجا، این را خلاف برای احتیاط دانسته‌اند.

معنای الزام و تعلق تکلیف

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که بحث در مورد سعه عبارت از تعلق تکلیف بر یک شیء به عنوان حکم الزامی است یعنی حکم الزامی بر یک موضوعی، گریبان مکلف را بگیرد و او را نسبت به اتیان به آن مورد ملزم کند. این معنا، معنای الزام و تعلق تکلیف است. بنابراین در مانحن‌فیه وقتی که حکم شارع در تخییر، من باب مثال در کفاره صوم رمضان بر عتق رقبه یا بر صوم **ستین یوماً** یا بر اطعام

ستین مسکیناً تعلق می گیرد در اینجا سه چیز مورد تعلق تکلیف قرار گرفته است که کفاره است، نه دو چیز، یعنی ستین مسکیناً به عنوان یک حکم الزامی شامل حال مکلف خواهد شد. ثمره نزاع در کجا ظاهر می شود؟ ثمره نزاع در آنجا ظاهر می شود که اگر قرار باشد ادله براءت در اینجا جاری نباشد پس در وقتی که عتق رقبه ممکن نبود مثل زماننا هذا و از آن طرف به واسطه مرض، صوم ستین یوماً هم در آنجا امکان نداشت دیگر حکمی بر مکلف در اینجا وارد نمی شود، زیرا به واسطه ادله براءت آن اطعام ستین مسکیناً منتفی شده است. اما اگر براءت در اینجا جاری نشود و حکم متعلق به آنها بشود، بنابراین اگر او نتواند صوم ستین یوماً را بگیرد در این صورت ملزم به اطعام ستین مسکیناً خواهد بود پس اینکه منافاتی با سعه ندارد بلکه دقیقاً عین سعه است وقتی که ما به واسطه ادله حدیث سعه و حدیث رفع تعلق حکم را به اطعام ستین مسکیناً برداریم این توسعه بر مکلف است و دیگر راحت برای خودش راه می رود! می گوید که رقبه که فعلاً

وجود ندارد از آن طرف هم مریض هستیم و نمی‌توانیم شصت روز روزه بگیریم پس آن **ستین مسکیناً** هم با ادله برائت رفت پس هیچ اما اگر قرار بر این بشود خب دیگر در این صورت این **ستین مسکیناً** شامل حالش خواهد شد. این مسئله در تتمه مطلب قبل بود که باقی مانده بود.

بحثی را که مرحوم آخوند شروع کرده‌اند بحث راجع به دوران حکم بین المحذورین است؛ در مسئله دوران حکم بین وجوب و حرمت که در واقع امر به شیئی تعلق می‌گیرد و نهی به یک شیء دیگری تعلق می‌گیرد مرحوم شیخ در رسائل به هشت قسم تقسیم کردند اما مرحوم آخوند در اینجا فقط به چهار قسم تقسیم می‌کنند که آن‌هم در ضمن این مشخص می‌شود. یکی درباره شبها و جوبیه حکمیه است و یکی درباره شبها حکمیه تحریمیه و یک قسم هم راجع به مسئله شبها موضوعیه است که خود موضوعیه به وجوبیه و به تحریمیه تقسیم می‌شود.

در مورد شبها حکمیه در مسئله حظر حکم یا دوران بین الأمرین یعنی محذوریت یا از فقدان دلیل ناشی می‌شود یا از اجمال دلیل ناشی می‌شود یا از

تعارض دلیلی ناشی می‌شود؛ در مسئله اجمال دلیل
یا اجمال متعلق به اصل حکم است یا اجمال متعلق
به متعلق است یا اجمال متعلق به موضوع است. اما
در آن جایی که مسئله از فقدان دلیل ناشی بشود،
مثالی را که ذکر کرده‌اند مربوط به اتفاق امت بر دو
امر متناقضین و متنافیین است مثل وجوب و حرمت،
درحالی که دلیلی برای أحدهما نباشد و همین‌طور
ثالثی برای این دو تصور نشود، مسئله در اینجا به چه
کیفیت خواهد بود و حکم در اینجا چیست؟ البته
راجع به این قضیه صحبت خواهد شد.

همین‌طور درباره اجمال دلیل که یا متعلق به خود
اصل حکم است مثل اینکه انسان نمی‌داند امری
ظهور در وجوب دارد یا ظهور در حظر دارد این
اجمال در خود حکم است، یا اجمال در متعلق است
مثلاً شارع از یک طرف به تحسین صوت امر کرده
است و از یک طرف دیگر نهی از غناست، متعلق
برای ما در اینجا اجمال دارد که تحسین صوت در
چه مرتبه غناست و در چه مرتبه نفس تحسین در
اینجا جایز است.

یا اینکه فرض کنید اگر اجمال درباره موضوع باشد مانند امر به اکرام علماء و نهی از فساق، بعد انسان در شبهات حکمیه درباره فسق نمی‌داند؛ نمی‌داند که فسق آیا فقط به ارتکاب کبائر متحقق است یا تکرار بر صغائر هم موجب فسق خواهد بود. این برگشتش به شبهه حکمیه ناشی از اجمال در موضوع است یعنی اجمال در مفهوم است؛ مفهوم فسق برای ما غیر مشخص است. این مواردی است که ذکر شد و راجع به خصوصیاتش إن شاء الله صحبت می‌شود.

انجام بحث‌ها در اصول در عالم تخیلات

یک مسئله را من می‌خواستم خدمت رفقا عرض کنم و آن اینکه ما یکی از چیزهایی که در اصول متأسفانه داریم و داشتیم این بود که همیشه در عالم تخیلات بحث‌ها انجام می‌گرفت. در همین مورد اتفاق امت بر دلیلی که **لا ثالث لهما** هست! خوب شما یک مورد برای ما مثال بزنید که در اینجا امت اتفاق دارند درحالی که دلیلی وجود نداشته باشد! آخر در عالم خیال که حرف زدن معنا ندارد. امت بیایند اتفاق کنند، کجاست؟! هزار و چهار صد سال

یک مورد کجاست که یکی بگوید: امر، یکی بگوید: نهی و هیچ هم مستند نداشته باشد، اینکه معنا ندارد! وقتی که نیست چرا اصلاً این بحث را بیاورد؟! چرا یک بحثی را بیخود وارد کند و سر آن حرف بزند و بعد هم روی این قضیه پافشاری کند؟!

طرح اشکال نسبت به مسئله اجماع

یکی از مطالبی که از اینجا متفرّع می شود همین مسئله اجماعات است. درباره اجماعات مشکلی که از اول بوده است و ما نسبت به این مسئله با دیده و با نظره تردید نگاه می کردیم این قضیه تحقق اجماع در اینجا هست. ببینید مسئله اجماع یک وقتی آن طوری که اجماع را تعریف می کنند، می گویند که اجماع مانند یکی از ادله ثلاثه، خودش داخل در ادله اربعه است و به عنوان حجت، به عنوان دلیل، دلیل برای فعل مکلف مانند کتاب و سنت و عقل در اینجا حجت دارد. یعنی **ما يُحْتَجُّ بِهِ اللَّهُ** است و یا **ما يُحْتَجُّ بِهِ عَلَى اللَّهِ** است؛ همان طوری که به واسطه کتاب احتجاج می کند **يُحْتَجُّ بِهِ اللَّهُ** یا به واسطه سنت، به واسطه اجماع هم خدا بر امت احتجاج می کند.

خب این اجماعی که بدون یک دلیل بخواهد محقق باشد در کجا بوده است؟! یعنی در این هزار و چهار صد سال اجماعی که در این اجماع فتوای بدون مستند شرعی و بدون مستند روایی و بدون مستند عقلی [باشد کجاست]؟! اگر عقل باشد که سیره عقلانیه است و دیگر اجماع در آنجا نیست، یا اینکه اگر کتاب باشد خود آن کتاب است. در واقع اجماعی باشد بدون استناد به این دلیل شرعی و یا دلیل روایی، این اجماع حجت باشد، این کجای قضیه است؟! اگر مسئله‌ای باشد که مجمع علیه باشد آن داخل در ضروریات دین است و به اجماع کاری ندارد، مسئله آن قدر روشن است و واضح است و ادله آن هم هست، نه اینکه ادله آن نیست، ادله آن هم إلی ما شاء الله هست و مسئله جزو ضروریات است. اگر مسئله جزو ضروریات نباشد و اجماع باشد بدون مستند، آن کجاست؟! این هم از همان عالم تخیلات است.

اشکال به مرحوم شیخ راجع به مطرح

کردن بحث اجماع در رسائل

مرحوم شیخ چقدر راجع به اجماع در رسائل

بحث کرده است! من اصلاً هیچ توصیه نمی‌کنم به اینکه بحث اجماع را در رسائل اصلاً کسی بخواند. هیچ بیخود همین طوری در بحث ظنون آمده و یکی هم در اجماع مطرح کرده است همین طوری مرتب راجع به آن گفته است در حالی که اصلاً این اجماع وجود خارجی ندارد. پس این اجماعات منقوله چیست که در کتب مانند شیخ و امثاله نقل شده است؟! اجماع بنا بر رأی اینها عبارت از اتفاق فقهاء بر مفاد و معنای حجت شرعی است یعنی فقهاء بر یک مفاد حجت شرعی اتفاق داشته باشند پس این مستند، مستند مدرکی می‌شود، دیگر این طور نیست که نفس اتفاق این فقهاء بر یک مسئله کاشف از قول فلان باشد و اینها، این خودش استناد دارد.

اشکال به قاعده لطف در اثبات اجماع

حالا این مسئله را هم ذکر می‌کنند که امام علیه السلام از باب لطف این اجماع را محقق می‌کند تا اینکه من باب مثال این موضوع روشن بشود و ایتم آل محمد در اشتباه قرار نگیرند. خب این چه لطفی است که یک عده‌ای بر یک مسئله فتوا بدهند، بعد

هم از این طرف یک عده دیگر خلاف آن را بفهمند؟! یک وقتی لطف این است که امام علیه السلام تکویناً می آید و یک مسئله ای را در قلوب القاء می کند. خب آن دیگر قول خلاف در اینجا معنا ندارد. اگر زور امام می رسد خب بیاید در ذهن من هم القاء کند! بحث، بحث تکوینی است و بحث تشریعی که نیست که امام بلند شود بیاید یک مطلبی را داخل قلوب افراد بیندازد. پس من که الآن نظرم در یک مسئله فقهی بر خلاف اجماع است چرا این لطف امام شامل حال بنده نشده است؟! چرا نشده است؟! خب اگر قرار بر این است که امام بگوید: تو به اجماع نگاه کن بین آنها این طور هستند، می گویم که خب من هم یکی از آنها هستم، لعل اینکه آنها به خاطر شما این قول را نپسندند، به خاطر فهم خرابشان آمده اند از این روایت این را فهمیده اند و از این مستند این را متوجه شدند و **كَمْ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ** که فقهاء به واسطه فهم اشتباه فتوای اشتباه داده اند. مگر کم داریم؟! از زمان معصوم تا الآن ما این قدر فتوای اشتباه داریم. خود اَبی بصیر به امام صادق علیه السلام می گوید که آقا ما از شما چیزی را می شنویم و بعد

وقتی که می‌آییم از خود شما مطلب خلاف آن را می‌شنویم به کدام عمل کنیم؟! یعنی دو جور حرف داریم از شما می‌شنویم.^۱

یعنی اصحاب در زمان ائمه علیهم‌السلام در فهم روایات و مستندات دچار اشکال هستند، آن وقت در زمان سیصد سال بعد از امام، در زمان شیخ طوسی و بعد، اجماعشان کشف از قول امام می‌کند؟! این دیگر چیست؟! این دیگر کجای قضیه لطف است؟! خود آنهایی که در زمان امام هستند حرف امام را نمی‌فهمند و بین آنها اختلاف و تعارض است؛ آن یکی از روایت این را می‌فهمد و دیگری طور دیگر می‌فهمد، اصحاب امام علیه‌السلام در فهم روایات باهم مباحثه می‌کردند. یعنی اصحاب امام صادق می‌نشستند جلسات تشکیل می‌دادند و این می‌گفت که منظور امام این بود و آن می‌گفت که منظور امام این بود. بعد که به جایی نمی‌رسیدند در خانه امام می‌رفتند و می‌پرسیدند که آقا شما این را گفتید؟! این این طور می‌گوید و او آن طور می‌گوید، بعد حضرت

^۱. مصدر در حال بررسی

می فرمودند که نه منظورم آن است. اینها نمی فهمند
آن وقت سیصد سال بعد سید بن طاووس و اجماع
آنها حجت است؟! این دیگر چه قضیه‌ای است؟!
خیلی حرف عوضی است که شما به واسطه لطف
[اثبات اجماع می کنید]! زمان خود امام علیه السلام
اصحاب باهم اختلاف داشتند حالا این دیگر چه
لطفی است که اینها اجماع کنند؟!

بنابراین اگر مسئله لطف امام علیه السلام یک
مسئله تکوینی است، پس چرا این همه قول مخالف
وجود دارد؟! یعنی در ذهن یک مفتی چطور قول
مخالف در اینجا وجود دارد؟! چه فرقی بین ما و
افراد در یک طبقه خاص از نقطه نظر فهم روایی چه
تفاوتی دارد؟! فقط زمان در اینجا فاصله شده است.
این زمان را شما بردارید و خودتان را در زمان شیخ
طوسی فرض کنید. شمای در زمان شیخ طوسی با
این فهمی که دارید آیا فتوا به خلاف شیخ
نمی دهید؟! این خرق اجماع می شود دیگر.

فقط در اینجا مسئله، مسئله زمان است. شما
می گوید که قرائن در آن موقع بوده است، خب
قرائن را چطور شیخ طوسی در کتاب خلاف و

مبسوط نقل نکرده است؟! چطور هزارتا قرینه دیگر را نقل کرد ولی این یکی را نقل نمی کرد؟! قرینه بر استفاده فقهاء در یک عصر از یک روایت، اگر باشد خب در کتابشان بیان می کنند. بنده الآن دارم راجع به طهارت انسان رساله می نویسم و تمام زور و زحمتم را دارم می زنم تا هرچه قرینه بر این مسئله هست را بیاورم که وقتی یک فقیهی به این مبنا و استدلال نگاه می کند، لعل اینکه بعضی از قرائن او را به سمت این فتوا سوق بدهد. یعنی از نقطه نظر شرعی بر بنده حرام است که یک مبنا و مسئله شرعی را در اینجا با ادله ذکر بکنم، آن وقت آن قرائنی که مورد نظر من است - حالا غلط یا درست یک مطلب دیگر است - و آن نحوه استفاده‌ای که من از این روایت و شواهد و قرائن کردم را نیاورم. خب این اغراء به جهل است. چرا؟ به جهت اینکه این مطلب یک مطلب فقهی است و این دست فقیه واقع می شود و باید روی این نظر بدهد که آیا این مسئله صحیح است یا صحیح نیست؟ شرعاً جایز نیست آنچه را که در ذهنم نمی گذرد و آن قوانین را نیاورم! همان طوری که

دأب همه فقهاء همین‌طور بوده است حتی دأب
 فقهاء بر این بوده است که وقتی فتوایی برای آنها در
 یک برهه روشن بود و بعد که برای آنها فتوای خلاف
 روشن می‌شد، آن فتوای قبلی را از کتابشان حذف
 نمی‌کردند، چرا؟ به‌خاطر اینکه بگویند که این فقیه
 در این زمان با توجه به این خصوصیات فتوایش این
 بوده است تا اینکه بالأخره مشخص بشود یک زمانی
 هم فتوایش این بوده است. مثل شیخ طوسی! علامه
 چقدر فتوایش عوض شده است؟! در هر کتاب خود
 یک فتوا داده است! محقق حلّی یک فتوا داده است!
 خود مرحوم شیخ طوسی فتوا داده است! این فتاوای
 خلاف را وقتی که فهمیدند خلاف است چرا پاک
 نکردند؟! چرا حذف نکردند؟! حذف کنند دیگر!
 می‌گویند: نه. این کتاب را نوشته‌اند برای مجتهد و
 مجتهدینی که آن کتاب را مطالعه می‌کند، بدانند که
 من شیخ طوسی در امروز، روز چهارشنبه فتوای من
 این بود و همین موجب بشود که فردا کسی نیاید
 بگوید که آقا اجماع است، نه در امروز جناب شیخ
 طوسی فتوایش این بوده است، بعد آن وقت فتوایش
 عوض شده است. حالا یا آن موقع لطف بوده است

یا بعداً لطف شده است یا در هر دوتای آن لطف بوده

است یا در هیچ کدام اصلاً نبوده است!

تلمیذ: خودشان که ادعای اجماع زیاد داده‌اند!

استاد: بله، در هرچه وارد می‌شود می‌گوید که

اجماعی است. بعد آن وقت یکی یکی را نقل می‌کند

که ابن عقیل این است و آن این است و... مثل

صاحب جواهر که اول در قضیه طهارت می‌گوید که

طهارت انسان اصلاً اجماعی است و شعار شیعه

است و **يُعرَفُ المخالف بهذا** ولی بعد یکی یکی نقل

می‌کند که شیخ مفید در غنیه خلاف گفته است و ابن

عقیل هم آن را گفته است و آن یکی هم اعتناء نیست

و...^۱ آدم نگاه کند می‌کند می‌گوید که پس این ادعای

اجماع چه شد؟! این ادعای اجماعی که اول

می‌کردید چه شد؟! این یک چیز کشکی بوده است!

آن اول که تو نمی‌آیی نظر مخالفین را نقل بکنی. اول

ادعای اجماع می‌کنی بعد یکی یکی می‌آیی می‌گویی

[نظر مخالفین این است].

پس این مسئله لطف در اجماع را ما اصلاً

^۱. جواهر الکلام، ج ۶، کتاب الطهارة، العاشر الکافر، ص ۴۱.

نفهمیدیم که این لطف به کجای قضیه می خورد؟! اگر مسئله لطف مسئله تکوینی است پس چرا قول مخالف وجود دارد؟! و اگر مسئله تشریعی است که همین که افراد زیاد فتوای بر این مسئله دادند، اگر این مسئله مورد نظر امام هست لعلّ اینکه فتوای مخالف مورد نظر امام باشد و چه کسی گفته است که حتماً تمام فقهاء در این وقت فتوای آنها صحیح است و اعتقاد آنها درست است؟! نه این طوری نیست؛ این طوری نیست. کثرت فتوای فقهاء دلیل بر صحت فتوا باشد. فقهای که بر یک منهج و بر یک ممشی فتوا می دهند فتوای آنها به یک کیفیت خواهد بود. لعلّ اینکه فقیه اعلم بیاید با توجه به بصیرت بیشتر، فتوای مخالف بدهد، فتوای خلاف بدهد.

این مسئله لطف هم مشخص نشد که به کجای قضیه اجماع می خورد. اینکه در اجماع لطف است، کجاست؟! از آن طرف اصلاً ما تا الآن پیدا نکردیم **زماننا هذا** که غیر از ضروریات دین، اجماعی محقق باشد و آن اجماع بدون دلیل باشد. ما پیدا نکردیم! یک چیزی ضروری دین است، یک وقتی هم بحث، بحث اجماع است.

من یک وقتی راجع به ذکات سمک با مرحوم آقا رضوان الله تعالى علیه صحبت می‌کردم. دربارهٔ سمک داریم که «ذکاتُهُ أَخْذُهُ حَيًّا»^۱ نداریم که **موتُهُ خارج الماء**. یک وقتی در مورد ذکات می‌گوییم که **موتُهُ خارج الماء** خب طبعاً برای اکل و استفاده باید اول موت تحقق پیدا بکند تا اینکه بعداً این مذکّی بشود و خارج الماء باید باشد. ولی دربارهٔ سمک نداریم اخْذُهُ حَيًّا و موتُهُ خارج الماء مانند جرّاد. یعنی همین که حياً او را بگیرید که موت مستند به ماء نباشد بلکه مستند به اخذ باشد. لذا می‌شود استفاده کرد که اگر در خود دریا و در اعماق دریا این کشتی‌های صیادی و اینها که در اعماق دریا ماهی می‌گیرند و بعد این ماهی‌ها را در محفظهٔ خودشان می‌ریزند و در همان جا هم ماهی‌ها می‌میرند این اشکال ندارد. به‌خاطر اینکه این ماهی بعد الأخذ مرده است نه‌اینکه در آب بوده است. یعنی او را گرفته‌اند و بعد این جدای از آب فوت کرده است.

^۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، أبواب الدبائح، ۳۱ - بابُ أَنَّ ذَكَاةَ السَّمَكِ إِخْرَاجُهُ مِنَ الْمَاءِ حَيًّا وَ يَحِلُّ بِغَيْرِ تَسْمِيَةٍ، ص ۷۵، ح ۸، با قدری اختلاف.

البته می‌توانیم حتی یک استفادهٔ دیگری هم از آن بکنیم که مقصود از «**أَخْذُهُ حَيًّا**» یعنی این اخذ بشود حياً ولو اینکه در ماء هم بمیرد، اشکال ندارد. مثل اینکه ماهی به تور ماهیگیری گیر کرده است و بعد در خود آب می‌میرد. می‌توانیم بگوییم که این به‌عنوان یک احتمال است. به‌عنوان احتمال هست که منظور از این موت، موت مستند به اخذ نباشد بلکه موت مستند به چیز باشد ولی علی‌کلِّ حال ما نمی‌توانیم به یک هم‌چنین چیزی به این زودی فتوا بدهیم. این فتوا مشکل است و جرئت می‌خواهد که باشد. شاید قصد شارع این باشد که اصلاً این فوت در آب نباشد، شاید مقصود شارع این طور باشد ولی علی‌کلِّ حال این مسلم است که اگر در یک محفظه **ولو فی الماء** ماهی باشد قطعاً ذکات صدق می‌کند.

ایشان مریض بودند آن موقع یرقان داشتند و برای ایشان در بیمارستان از آن ماهی‌ها کوچک آورده بودند که می‌گویند کسی که یرقان دارد این ماهی‌های کوچک را بخورد درمان می‌شود. بعد می‌گفتند که حالا این را هم باید زنده خورد؟! حالا ما این را چطوری بخوریم؟! بعد گفتم که آقا اشکال ندارد،

گفتند که نه، اینکه هنوز میّت نیست! گفتم که الآن شما که این را می‌گیرید، ذکات برای این صدق می‌کند. ایشان گفتند که نه اجماع هست بر اینکه باید موت باشد. گفتم که این اجماع بدون دلیل است، چه کسی گفته است؟! از کجا شما می‌گویید که اجماع هست؟! اینکه اجماع هست که من هم یکی، می‌گویم که نه! ایشان همین‌طور ماندند! گفتم که اگر این استبعاد عُرفی است استبعاد که دلیل نیست. البته به افراد عُرف اگر نگاه بکنیم نمی‌گویند که همین‌طور بخور، آدم یک‌طوری‌اش می‌شود. یعنی ناراحت می‌شود از اینکه حیاً قورت بدهد. البته مسئله تداوی به جای خودش، در حالت عادی را عرض می‌کنم که شما ماهی را بگیرید و همین‌طور بخورید، ماهی هم که همه اعضایش اشکال ندارد. یعنی چیزی است که عضو محرّم ندارد.

تلمیذ: کله‌اش را هم می‌شود خورد؟

استاد: بله، کله‌اش را هم می‌شود.

تلمیذ: شمالی‌ها می‌خورند!

استاد: بله، حتی سر ماهی هم می‌گویند که

خاصیت دارد.

تلمیذ: می گویند که فسفر آن خیلی بالاست.

استاد: بله، مغز و اینها، می گویند که این شمالی ها که نابغه اند پس به خاطر این است! می گویند: مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی در درس گفته است که برنج خیلی خاصیت دارد، خیلی موجب ازدیاد هوش و اینها می شود. گفتند که آقا این شمالی ها که خیلی هوش ندارند، همیشه هم برنج می خورند! ایشان گفت که برنج می خورند این طور هستند فکیر به اینکه اگر نمی خوردند! حالا جدی شمالی ها آدم های باهوش و چیزی اند. البته می گویند که بعضی از اقسام ماهی ها فسفرش بیشتر است.

تلمیذ: کله ماهی سفید را بیشتر مصرف می کنند، کله های دیگر زیاد چیز نیست، ماهی سفید بیشتر.

استاد: شاید از نظر رائحه [این بهتر باشد].

تلمیذ: آن هست اما خاصیتش هم بیشتر است.

استاد: بله چون خاصیتش هم بیشتر است. **اللهم**

ارزقنا!

تلمیذ: حالا خوب است در میان حکماء چندتا

فاضل العلم هستند آبروی ما را خریدند!

استاد: بله آقا.

تلمیذ: مرحوم ملا حسن نوری بالأخره چندتا هستند. میرفندرسکی و عرفاء هم که هستند...

استاد: نمی دانستم او مازندرانی است؟!

تلمیذ: فندرسک برای اطراف گرگان است، حالا استان شده و جدا شده است.

استاد: فندرسک؟

تلمیذ: خود میرداماد هم برای فندرسک است.

تلمیذ: سید حیدر آملی.

استاد: سید حیدر آملی آقا، میرزا محمود آملی.

تلمیذ: فقط مقدس نوری را نمی خواهید بگویید که ایشان اصفهانی الأصل است.

تلمیذ: مرحوم شَفَتی هم می گویند که اصفهانی است درحالی که برای طرف های گیلان است.

استاد: بله، شما منطقه تان مفاخر خیز است یعنی از مفاخر اسلام!

اللهم صل علی محمد و آل محمد